



شبه‌وندش‌دگی

مهرداد نغزگوی کهن^۱، شادی داوری^۲

چکیده

دستوری‌شدگی، فرآیند تکوین اجزاء نقشی از اجزاء واژگانی است. از آنجا که اجزاء نقشی، مفاهیمی بسیار کلی و انتزاعی دارند، تغییر در معنا، یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در این فرآیند قلمداد می‌گردد. بسیاری از متخصصین دستوری‌شدگی بر این باورند که تغییر معنا در دستوری‌شدگی از نوع تغییر استعاری است؛ بدین معنا که کلمات با معنای عینی برای بازنمون مفاهیم انتزاعی به کار گرفته می‌شوند. چنین تحولی در معنا، براساس تغییر حوزه‌های مفهومی، از جمله زمان، مکان، شخص، شیء و کیفیت صورت می‌گیرد. مفهوم‌سازی حوزه‌های انتزاعی بر اساس حوزه‌های عینی به ایجاد صورت‌های زبانی جدید برای بیان مفاهیم دستوری می‌انجامد. در این مقاله سعی داریم نشان دهیم که در ساخت بعضی از کلمات مرکب، اجزاء واژگانی با تغییر استعاری در معنا، عملکردی شبیه به وندها از خود به نمایش می‌گذارند؛ بدین معنا که با انتزاعی‌تر شدن به وسیله بسط استعاری، ویژگی‌های مخصوص وندها، چون زایایی و پیش‌بینی‌پذیری را کسب می‌کنند. در این تغییر ما با نوعی گذار از حوزه واژگان به حوزه دستور روبرو هستیم. به عبارت دیگر فرآیند دستوری‌شدگی موجب تغییر عنصر واژگانی و تبدیل آن به عناصر شبه‌وند می‌شود.

کلید واژه‌ها: بسط استعاری، دستوری‌شدگی، شبه‌وند، حوزه‌های مفهومی، کلمه مرکب.

mnkohan@yahoo.com

sh50d@yahoo.com

۱- دانشجویار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی‌سینا^۱

۲- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم و تحقیقات تهران

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۲۰

مقدمه

ترکیب و اشتقاق از جمله امکانات مهم واژه‌سازی در زبان هستند. در ترکیب، از به هم پیوستن دو یا چند کلمه به یکدیگر واژه جدیدی ساخته می‌شود و در اشتقاق از رهگذر وندافزایی، واژه‌سازی صورت می‌گیرد. در زبان فارسی، بخش عمده‌ای از واژه‌های جدید از طریق ترکیب ساخته می‌شود؛ به عبارت دیگر، ترکیب در حوزه ساخت واژه فارسی، فرآیندی زایا قلمداد می‌شود.

با اتخاذ دیدگاهی هم-در زمانی^۱ در می‌یابیم که بسیاری از اجزای واژگانی کلمات مرکب که به حوزه‌های شناختی مشخصی تعلق دارند، با از دست دادن معنای قاموسی خود، دستخوش چند معنایی می‌شوند و با کسب معنایی استعاری یا طرح‌واره‌ای در حال گذار از واژگان به دستور هستند. این پدیده، یعنی تحول واژگان با ویژگی‌های معنایی خاص به امکانات دستوری معین که می‌تواند در اثر پدیده بسط استعاری به وقوع بپیوندد، در چهارچوب فرآیند کلی دستوری‌شدگی قابل بررسی است. در دستوری‌شدگی، تکوین تدریجی وندها از رایج‌ترین تغییرات در زبان است. علی‌رغم آن که این تکوین بیشتر در رابطه با وندهای تصریفی بیان شده است، ولی برخی از متخصصان، وندهای اشتقاقی را نیز محصول دستوری‌شدگی می‌دانند (مثلاً رک. هاپر و تراگو، ۲۰۰۳: ۴۰). البته لازم به ذکر است که قائل شدن بر تدریجی بودن تغییرات، پیامدهای بسیار مهمی را در بر دارد که براساس آن قطعی بودن تمایز بین مقولات به زیر سؤال می‌رود. این امر را می‌توانیم در مدل‌هایی که بعضی از زبان‌شناسان در مورد تغییرات زبانی ارائه کرده‌اند، مشاهده کنیم. مثلاً دنیسون (۲۰۰۱) بر آن است که تغییرات تدریجی باعث می‌شود هیچ برش ناگهانی و قاطع میان دو مرحله از تغییر نداشته باشیم. بر طبق این دیدگاه، مرزی قاطع برای جدا نمودن مقوله‌های زبانی در حال گذار وجود ندارد و این شرایط، مفهومی از طیف را به ذهن متبادر می‌سازد. بر این اساس، دستوری‌شدگی در قالب یک طیف به وقوع می‌پیوندد و همان‌طور که گفتیم یک مقوله به طور ناگهانی به مقوله دیگر تبدیل نمی‌شود. بنابر این همواره می‌توان شاهد اجزایی بود که بر روی محور تغییرات مقوله‌ای اختلافات اندکی با یکدیگر دارند، یعنی با وجود - اشتقاق از منبع واژگانی و حرکت به سوی کسب ویژگی‌های مقوله جدید در یک ساخت مشخص، هنوز مشخصه‌های مقوله پیشین خود را دارا هستند (برای توضیحات بیشتر رک گیون ۱۹۷۵؛ نیز

^۱. pan chronic

نفرگویی کهن ۱۳۸۷ الف ، ب ، ۱۳۸۹ الف). چنین تغییری در مطالعات دستوری‌شدگی با نمودار زیر نیز نشان داده می‌شود (بوی ۲۰۰۲):

جزء واژگانی آزاد < جزء واژگانی آزاد - ونداشتقاقی > شبه‌دستوری < وند تصریفی

در این تحقیق نیز بر این امر تأکید می‌گذاریم و نشان می‌دهیم اجزای واژگانی مورد نظر در مرحله گذار تدریجی از یک جزء واژگانی مستقل به وند اشتقاقی هستند، ولی هنوز به طور کامل خصوصیات وندهای اشتقاقی را کسب نکرده‌اند و به عبارت دیگر آن‌ها شبه‌وند^۱ هستند. در واقع، با توجه به داده‌های زبان فارسی، در پی پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که (۱) آیا بسط استعاری برخی از اجزاء واژگانی کلمات مرکب در زبان فارسی منطبق بر پیوستار جهانی وقوع بسط استعاری است یا نه؟ (۲) آیا تغییر معنای یک کلمه می‌تواند به تغییر ویژگی‌های صرفی آن واژه منجر شود؟ (۳) آیا چنین تغییرات بین مقوله‌ای را می‌توان با مراحل جهانی دستوری‌شدگی نمایش داد؟

در اینجا برای پاسخ به این سؤالات، علاوه بر استفاده از رویکرد دستوری‌شدگی، آموزه‌های دستور شناختی را نیز مد نظر قرار داده‌ایم، زیرا در تغییرات مورد نظر بسط استعاری نقش مهمی ایفا می‌کند و همان‌طور که می‌دانیم، استعاره، نقطه تلاقی دستوری‌شدگی با مطالعات شناختی محسوب می‌شود. شواهد مورد استفاده در این مقاله به طور عمده از فرهنگ لغات فارسی سخن گردآوری شده است.

۲. بسط استعاری و دستوری‌شدگی

اصطلاح دستوری‌شدگی در دو معنا به کار می‌رود. در معنای اول ناظر بر چارچوبی برای مطالعه تغییرات زبانی است، و در معنای دوم برای اشاره به فرایند این تغییر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر زبان را نه صرفاً ساختی در خلاء، بلکه نظامی از رفتارهای اجتماعی تغییر پذیر مبتنی بر حوزه‌های شناختی قلمداد کنیم، درمی‌یابیم که دستوری‌شدگی، فرآیندی ملازم با عوامل شناختی - معنایی است. این فرآیند، بازتاب ظرفیت مقوله‌سازی انسان برای مفاهیم انتزاعی و دستوری به صورت مفاهیم عینی و واقعی است. معنای استعاری حاصل، نه از طریق بافت، بلکه تنها از راه

^۱. affixoid

تحلیل شباهت مفاهیم پیشین و جدید، و قیاس قابل دسترسی است. چنین رویکردی، برخلاف نگاه سنتی به تغییرات، معنایی است و چنین تغییراتی را فاقد قواعد و محدودیت‌های معین و کاملاً تصادفی نمی‌داند. مطالعات اخیر در حوزه تغییرات معنایی در چهارچوب دستوری‌شدگی حاکی از آن است که مفاهیم معنایی - مفهومی برای تحول به مفاهیم دستوری، روالی کاملاً منسجم و به دور از هر گونه آشفتگی و بی‌نظمی را طی می‌کنند. تراگو (۱۹۸۵) بر این باور است که تمام تغییرات معنایی که به زایش مفهومی دستوری منجر می‌شوند، در نتیجه تعداد محدودی از فرآیندها از جمله استعاره^۱ و مجاز^۲ روی می‌دهند. از این مجموعه فرآیندها، استعاره در مرکز توجه این پژوهش قرار دارد. در نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، استعاره نه فقط ویژگی زبان ادبی، بلکه ماهیت تفکر و ذهن قلمداد گردید. در این نظریه، ساختار مفهومی براساس نگاشت‌های بین حوزه‌های شناختی شکل می‌گیرد. منظور از نگاشت، تطبیق ویژگی‌های دو حوزه شناختی است که در قالب استعاره به همدیگر نزدیک شده‌اند (رک. راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۵۰). مطالعه همسانی این فرآیند در بسیاری از زبان‌های غیر هم خانواده دنیا این حقیقت را برای ما آشکار می‌کند که خلق استعاره مبتنی بر طرح‌واره‌های شناختی انسان است و از این رو پدیده‌ای جهانی محسوب می‌گردد. در این نگرش شناختی، استعاره، فقط ابزار آفرینش ادب محسوب نمی‌گردد، بلکه پدیده‌ای لاینفک از زبان روزمره است که نقشی بنیادین در روند اندیشه و مقوله‌سازی انسان از جهان خارج بر عهده دارد.

بسط استعاری که از جمله تغییرات معنایی تاثیرگذار در فرآیند دستوری‌شدگی یا تغییرات معنایی قاموسی به دستوری است و تعمیمی درباره حوزه‌های مقصد و منبع است. بر این اساس همواره جهت بسط معنی از حوزه‌های ملموس و عینی به حوزه‌های مجرد و ذهنی با حفظ مشابهت‌ها است. دستوری‌شدگی کلمات مربوط به اعضای بدن و تبدیل آنها به حروف اضافه، نمونه‌ای از چنین بسط استعاری است (نغزگوی کهن و راسخ مهند، زیر چاپ). بنابراین، کاربرد حوزه‌های مفهومی عینی به جهت بیان حوزه‌های مفهومی انتزاعی، گامی در جهت بسط استعاری است. در این رابطه می‌توان به تعمیمی از استعاره لیکاف (۱۹۹۳) اشاره کرد که طبق آن "حوزه مقصد، حوزه مبدأ است"؛ یعنی ابتدا حوزه مقصد که به واقع می‌خواهیم از آن صحبت کنیم به دست داده

¹. metaphor

². metonymy

می‌شود، سپس حوزه مبدأ که بر اساس آن به ویژگی‌های حوزه مقصد اشاره می‌شود، آورده می‌شود (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۵۵). هاینه و همکاران (۱۹۹۱: ۴۶) پیوستار وقوع بسط‌های استعاری را که در حوزه‌های مفهومی معینی اتفاق می‌افتند به ترتیب زیر می‌دانند (لازم به ذکر است که در فرآیند بسط استعاری ممکن است تنها یک بخش از این پیوستار تحقق یابد):

شخص < شیء < فرآیند < مکان < زمان < کیفیت

نمودار بالا مبین این حقیقت است که از مفهوم عینی شخص یا اعضای بدن می‌توان برای بیان مفهوم انتزاعی مکان، زمان یا کیفیت استفاده کرد، مانند پای سفره، سر ساعت دو و جز آن.

اگر این تغییرات معنایی در جهت کاهش ویژگی‌های واژگانی و کسب ویژگی‌های دستوری باشد، می‌توان این تغییرات را دستوری‌شدگی نامید. در خصوص مثال‌های فوق مشاهده می‌شود که نام اعضای بدن، به عنوان عینی‌ترین حوزه شناختی انسان، با بسط استعاری به پیش‌اضافه مکان و زمان که واحدهای دستوری زبان هستند، تبدیل شده‌اند. البته باید توجه کرد که در زبان فارسی هیچ پیش‌اضافه‌ای نیست که از اعضای بدن به وجود آمده باشد و تنها معنای زمانی داشته باشد. به عبارتی، این بسط ابتدا به حوزه مکان و سپس به حوزه انتزاعی زمان متصل می‌شود (نغزگوی کهن و راسخ مهند، زیر چاپ). بر این اساس، بسط استعاری نقش مهمی در ایجاد امکانات دستوری دارد. در این راستا، در ادامه این مقاله با بررسی کلمات مرکب در زبان فارسی، به اهمیت نقش بسط استعاری در تحول تکواژ آزاد واژگانی به شبه‌وند که شاهدهی از فرآیند دستوری‌شدگی است، بیش از پیش پی می‌بریم.

۳. بسط استعاری در کلمات مرکب

کلمه مرکب، کلمه‌ای است که از ترکیب اجزاء آزاد واژگانی تفکیک‌پذیر به وجود آمده باشد (هماوند، ۲۰۱۱: ۲۰۳). در دستورشناختی، عناصر واژگانی از حیث محتوای معنایی غنی‌تر از عناصر دستوری هستند (لانگاگر، ۱۹۸۷: ۱۹). بنابراین، اگر در روند تغییرات زبانی با شواهدی دال بر فاصله گرفتن جزء واژگانی از معنای اصلی خود روبرو شویم، می‌توانیم توقع تغییر جزء مورد نظر به سمت جزء دستوری را نیز داشته باشیم. همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، این فرآیند، یعنی حرکت از حوزه واژگان به سمت حوزه دستور را دستوری‌شدگی می‌نامیم. با بررسی کلمات مرکب زبان

فارسی، مشاهده می‌شود که برخی از اجزای واژگانی در ساخت چنین کلمات مرکبی، از معنای عینی خود فاصله می‌گیرند و برای بازنمایی مفهومی انتزاعی‌تر به کار گرفته می‌شوند. این فرآیند که بسط استعاری نامیده می‌شود، کلمه را به سمت حیطة دستور (که نسبت به واژگان، حیطة مفاهیم کلی‌تر و انتزاعی‌تر است) هدایت می‌کند. در این مسیر، کلمه در معرض تحول به‌وند اشتقاقی قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر، دستوری می‌شود. بسط استعاری که در کلمات مرکب موجب ساختواژه‌شدگی کلمه می‌شود، عموماً در رابطه با استعاره‌های خودکار شده محقق می‌گردد، یعنی با وجود آن که انسان جهان پیرامون خود را از طریق مفاهیم استعاری مقوله‌بندی می‌کند، اما بسیاری از این مفاهیم جسمی شده را با دیگران به اشتراک می‌گذارد و آن‌ها را به مفاهیمی پیش‌بینی‌پذیر و زایا تبدیل می‌نماید؛ یعنی به سمت خروج از حوزه واژگان و دستوری شدن هدایت می‌کند. به همین دلیل کلمه در مسیر ساختواژه‌شدگی قرار می‌گیرد. نمونه‌ای از این تحول را می‌توان در تغییر واژه‌های «کده»، «مان» و «سان»^۱ مشاهده کرد. «کده» که به صورت تکواژ واژگانی آزاد در مفهوم "خانه" (حوزه مفهومی مکان عینی) به کار می‌رفته است، امروزه در حوزه مفهومی مکان انتزاعی، به صورت وند اشتقاقی در آمده است. کلمه «مان» نیز در متون فارسی به تنهایی و با معنای "خانه و میهن" به کار رفته است. فردوسی نیز در شاهنامه این کلمه را مستقلاً استعمال کرده است:

چو آمد بر میهن و مان خویش ببردش به صد لابه مهمان خویش

اما امروزه «مان» تنها به شکل پسوند اشتقاقی در حوزه‌های مفهومی انتزاعی مکان («ساختمان»)، فرآیند («زایمان») و کیفیت («شادمان») به کار می‌رود. «سان» نیز در فارسی امروز عموماً به شکل وند اشتقاقی با مفهوم انتزاعی "کیفیت" درآمده است. به عبارت دیگر، در گذر زمان، تغییر در معنای استعاری به تغییر کامل در استقلال صرفی واژه منجر شده است. در این جا با موردی از دستوری‌شدگی که به آن «ساختواژی شدگی»^۲ می‌گویند، رو به رو هستیم. در این راستا، کلماتی نیز مشاهده می‌شوند که دچار این تغییر معنایی شده‌اند، ولی هنوز استقلال صرفی خود را از دست نداده‌اند؛ در نتیجه بسیاری از متخصصان، به چنین سازه‌هایی که در پیوستار بین کلمه آزاد و وند اشتقاقی قرار گرفته‌اند، شبه‌وند می‌گویند (اولسن، ۲۰۰۰). با توجه به

^۱ امروزه «سان» تنها در مفاهیم ارجاعی: این‌سان و آن‌سان به کار می‌رود.

^۲ morphologization

شواهد موجود، به نظر می‌رسد این تحول در ساختمان کلمات مرکب فارسی نیز تأثیرگذار است. فرآیند بسط استعاری در برخی از کلمات موجود در ترکیب که به حوزه‌های مفهومی مشخصی تعلق دارند و از بسامد بالایی در ساخت کلمات مرکب برخوردارند، موجب به‌کارگیری این کلمات در معانی انتزاعی‌تر می‌شود و به آنان خصوصیات شبه‌وندی می‌بخشد. کشانی (۱۳۷۱: ۶۲) به تعدادی از این موارد تحت عنوان پسوندواره‌های فعلی و اسمی اشاره کرده است. او در بررسی خود بر عملکرد/نقش آن‌ها تأکید می‌کند و حدود صد واژه را که در زبان فارسی در نقش پسوندواره مشتق‌سازی می‌کنند، ارائه می‌دهد. در این پژوهش نیز، براساس پیوستار بسط استعاری هاینه و همکاران (۱۹۹۱)، به بررسی کلماتی می‌پردازیم که متعلق به حوزه‌های مفهومی شخص، شیء، مکان، زمان و کیفیت هستند و هر یک در ساخت کلمات مرکب برای بیان حوزه مفهومی انتزاعی‌تری، به کار می‌روند و نقش شبه‌وندی می‌یابند. این شبه‌وندها هنوز در زبان فارسی، به صورت آزاد و با معانی اصلی خود به کار می‌روند؛ همین مطلب نشان دهنده یکی از اصول دستوری‌شدگی، یعنی انشقاق^۱ است. انشقاق ناظر بر کاربرد و همزیستی صورت اولیه اصلی با صورت دستوری شده است. البته روشن است، این همزیستی با معناهای متفاوت در بافت‌های زبانی مختلف صورت می‌گیرد. ثبات^۲ نیز که یکی دیگر از ویژگی‌های دستوری‌شدگی است بر وجود بقایایی از معنای اولیه در جزء دستوری شده دلالت می‌کند (برای توضیحات بیشتر در مورد اصول و ساز و کارهای دستوری‌شدگی رک. هاپر ۱۹۹۱ و نغزگوی کهن، ۱۳۸۹ ب). شواهد نشان می‌دهند که این دو اصل در مورد اجزاء کلمات مرکب مورد نظر ما صدق می‌کنند.

۴. تحلیل داده‌ها

در این قسمت به بررسی داده‌های پژوهش می‌پردازیم. در این راستا، به تفکیک، حوزه‌های مفهومی شخص، شیء، فرآیند، مکان، زمان و کیفیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

^۱. split

^۲. persistence

۴. ۱. حوزه مفهومی شخص

در این قسمت آن دسته از کلمات مرکبی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که یکی از اجزای سازنده آن‌ها، کلماتی در حوزه مفهومی شخص (اعضای بدن انسان و حیوانات، با مشخصه مشترک جاننداری) است.

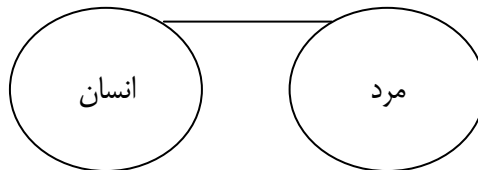
استاجی (۱۳۸۶) از جمله محققان ایرانی است که به مواردی از تبدیل اعضای بدن به حروف اضافه اشاره کرده است، البته مواردی را که وی ذکر می‌کند جامع نیست و همه حروف اضافه‌ای را که در اصل عضو بدن بوده‌اند در برنمی‌گیرد. وی تنها به «روی»، «پشت»، «پهلوی»، «میان»، «کمر»، «بغل»، و «سر» اشاره می‌کند، اما نغزگوی کهن و راسخ مهند (زیرچاپ) فهرست کامل‌تری از این مجموعه را ارائه کرده‌اند. در این مقاله نیز ما به نام برخی از اعضای بدن، که با معنایی استعاری در بافت کلمه مرکب به کار رفته‌اند، اشاره می‌کنیم. همان‌طور که پیشتر گفته شد، این تغییر معنایی می‌تواند موجب شود واژه قاموسی خصوصیات دستوری بیشتری کسب کند؛ یعنی بر اساس نمودار دستوری‌شدگی باعث تحول واژه آزاد به کلمه دستوری شود. این بدان معناست که در بافت کلمه مرکب، گویشور می‌تواند از کلمه مزبور، برداشتی با معنایی انتزاعی‌تر و در نتیجه کلی‌تر از معنای اصلی خود کلمه داشته باشد. به اعتقاد هاینه و همکاران (۱۹۹۱)، حرکت از دنیای واقعی، یعنی دنیای پدیده‌های ارجاع‌پذیر و کنش‌های جنبشی، به دنیای زبان و گفتمان، یعنی دنیای پدیده‌هایی که موجودیت خویش را تنها در حیطة زبان می‌یابند، زیربنای استعاری شدن است، چرا که در ارجاع به دنیای حقیقی، معنای این واحدهای استعاری، معنایی غیرحقیقی است. در شروع این تحول، بر اساس اصل اشتقاق، واژه به صورت آزاد با هر دو معنای اصلی و استعاری خود در زبان به کار می‌رود، ولی با گذشت زمان، معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و تنها با معنای کلی و دستوری خود به کار می‌رود. این تحول ممکن است با از دست رفتن آزادی صورت کلمه و مقوله‌زدایی نیز همراه شود و کلمه ابتدا به شبه‌وند و بعد به وند اشتقاقی تبدیل شود.

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مفهومی، حوزه مفهومی شخص است که عینی‌ترین حوزه‌ها قلمداد می‌گردد. ما در این راستا، کلماتی را که ناظر بر اعضای بدن، و حیوانات هستند، لحاظ نموده ایم. هر دو این‌ها دارای مشخصه جاننداری هستند و با معنای استعاری خود در ترکیبات شرکت می‌کنند، اما چون تمامی این کلمات همانند واحدهای دستوری، با مفاهیمی بسیار کلی‌تر از

مفهوم واژگانی‌شان در ترکیبات شرکت می‌کنند، آنان را در حال گذار به وند اشتقاقی می‌دانیم. این مفاهیم علاوه بر خصوصیت عام، دارای پیش‌بینی‌پذیری هستند و مانند وندها از زیایی برخوردارند. در زیر به پربسامدترین این موارد می‌پردازیم:

مرد: در زبان فارسی بر جنس نرینه دلالت دارد، اما در ترکیبات می‌تواند با معنای کلی "کیفیت انسانی" بدون مؤلفه‌های ارجاعی جنس زیست‌شناختی به کار رود و حالت شبه‌وند داشته باشد. تا حدود زیادی این معنا برای گویشور زبان فارسی، زایا و قابل پیش‌بینی است و خود نیز به شکل فعال می‌تواند از این کلمه به عنوان وند استفاده کند و کلمه جدید بسازد:

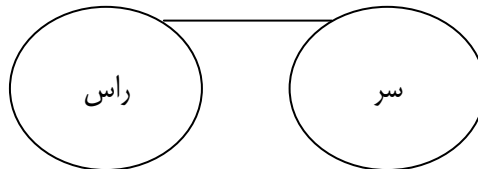
مردافکن، جوانمرد، عالی‌مرد، ابرمرد، نیک‌مرد، پایمردی و جز آن.



فضای مفهومی (عینی) شخص < فضای مفهومی (انتزاعی) کیفیت

سر: با معنای ارجاعی بر عضوی از بدن دلالت دارد، اما در ترکیبات می‌تواند با معنای استعاری "راس، بالا" در حوزه مفهومی مکان انتزاعی شرکت کند:

سردفتر، سرنگهبان، سرپرستار، سرتیپ، سرچشمه، سرآغاز، سرهنگ، سردسته، سربار، سرگروه، سرشیر و جز آن.

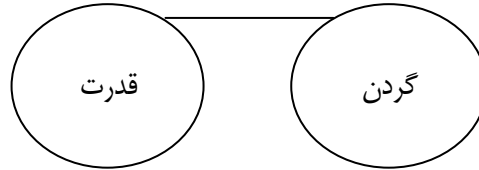


حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) مکان

گردن: به قسمتی از بدن انسان اشاره دارد که ارتباط میان دو بخش فوقانی و تحتانی بدن را برقرار می‌کند، به عبارتی نگهدارنده سر یا رأس بدن است. این وضعیت خاص آناتومیک، نوعی

خصوصیت قدرتمندی به این عضو می‌بخشد، بنابراین در ترکیبات می‌تواند در حوزه انتزاعی کیفیت با مفهوم "قدرت" واژه‌سازی کند.

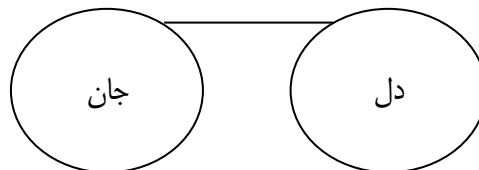
گردن‌فرازی، گردن‌کش، گردن‌شکسته، گردن‌کلفت، گردن‌نهادن و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

دل: «دل» در زبان فارسی در هر دو معنای ارجاعی عضو قلب و عضو شکم به کار می‌رود، اما در بسیاری از ترکیبات، این کلمه بر اثر بسط استعاری، برای بیان مفهوم انتزاعی‌تر "روح" و "جان" به کار گرفته می‌شود. از مثال‌های زیر چنین استنباط می‌شود که حتی در درون یک حوزه مفهومی، مانند شخص هم می‌توان به طیفی از انتزاع مفاهیم دست یافت:

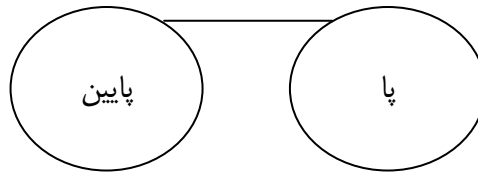
دل‌تنگ، دل‌شاد، دل‌مرده، دل‌فریب، دل‌آزار، دل‌گرم، دل‌سرد، دل‌نازک، دل‌شکسته، دل‌دار، دلبر، دل‌آرام و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) شخص

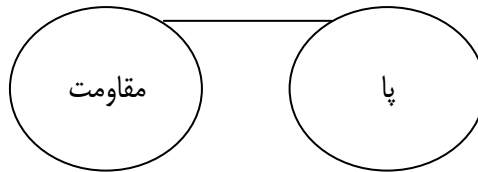
پا: در مقام پایین‌ترین عضو بدن برای بیان مفهوم انتزاعی مکان و در مقام عضوی که وظیفه تحمل وزن بدن را بر عهده دارد، برای بیان کیفیت مقاومت و پایداری به کار می‌رود:

پاتختی، پادری، پادختی و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) مکان

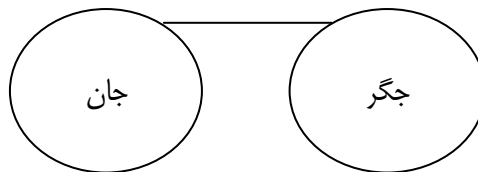
پایدار، پایگاه، پای بست، پای بند، پای مردی، پا فشاری و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

جگر: کبد یا جگر عضوی است که از لحاظ ویژگی‌های زیست‌شناختی از جمله پرخونی به قلب تشبیه می‌شود. حتی در برخی از آزمون‌های پزشکی مشاهده شده که این دو عضو هر دو مواد یکسانی را جذب می‌کنند. در حوزه زبان نیز «جگر» به مفهومی شبیه «قلب» یا مفهوم انتزاعی تر «جان و روح» به کار می‌رود:

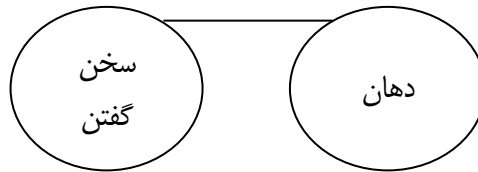
جگر گوشه، جگر خراش، جگر سوز، جگردار، جگر بند (فرزند)، جگر آور و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) جان

دهان: دهان در مقام عضوی که عمل سخن گفتن را بر عهده دارد، در ترکیبات می‌تواند بر فرآیند سخن گفتن دلالت کند، یعنی برای بیان حوزه‌ای انتزاعی به کار گرفته شود:

فراخ‌دهان، بددهان، شکردهان، گشاده‌دهان، شیرین‌دهان، هرزه‌دهان و جز آن.



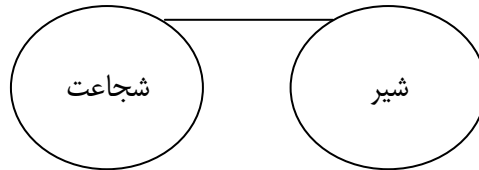
حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) فرآیند

حوزه مفهومی دیگری که در این پژوهش براساس اشتراک مشخصه جاندار، تحت حوزه شخص بررسی شده است، حوزه اسامی حیوانات است. در این حوزه نیز اسامی برخی از حیوانات (که در فرهنگ فارسی زبانان به ویژگی‌های خاصی منتسب می‌شوند) تحت بسط استعاری قرار می‌گیرند؛ بدین مفهوم که برای بیان کیفیت انتزاعی مورد نظر از این حوزه عینی استفاده می‌شود. به مرور زمان در ترکیباتی که از این اسامی استفاده شده است، معانی ارجاعی تهی شده و این اسامی همانند وندها معانی کاملاً قابل پیش‌بینی و انتزاعی را به شنونده منتقل می‌کنند. دو مورد از این اسامی به شرح زیر است:

شیر: این کلمه در معنای ارجاعی خود بر حیوانی قدرتمند از دسته گربه‌سانان دلالت می‌کند، اما در ترکیبات از معنی عینی خود در ارجاع به نوع حیوان تهی شده و تنها برای بیان حوزه‌ی انتزاعی کیفیت "شجاعت" به کار می‌رود؛ به عبارت دیگر، این جزء در واژه‌سازی، دیگر نه در معنای اصلی خود، بلکه در هیئت شبه‌وند با یک معنای دستوری عام و قابل پیش‌بینی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که شنونده فارسی زبان، حتی اگر از قبل کلمه شیر معلم را در واژگان خود نداشته باشد، چون مفهوم انتزاعی "شجاعت" را از مؤلفه شیر به صورت استعاره خودکار در حوزه شناخت خود مقوله‌بندی کرده است، مفهوم این ترکیب را به راحتی درمی‌یابد. این برداشت درست مانند درک مفهوم "دارا بودن" در هر کلمه‌ای است که پسوند «-مند» در آن به

کار رفته است. زایایی و پیش‌بینی‌پذیری این کلمات در اثر بسط استعاری روی می‌دهد و آنان را در طبقه‌بندی و ندها قرار می‌دهد، مثل:

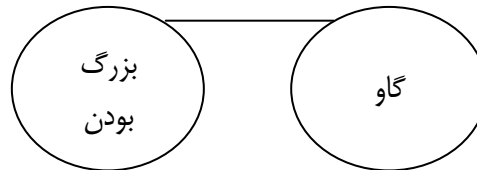
شیرزن، شیرمرد، شیرپنجه، شیربچه، شیردل و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

گاو: در ترکیب، می‌تواند معنای انتزاعی کیفیت "بزرگ بودن اندازه" را بر پایه‌ی مشابهت با معنای مبدأ به معنای مقصد منتقل کند، مانند:

گاوچشم، گاوزبان، گاویش، گاو صندوق و جز آن.



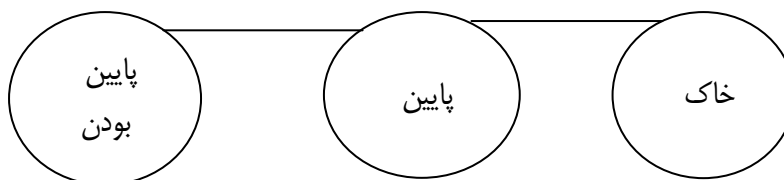
حوزه مفهومی (عینی) شخص < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

۲.۴. حوزه مفهومی شیء

پس از حوزه عینی شخص در پیوستار بسط استعاری، به حوزه شیء می‌رسیم. در این جا نیز می‌توان به ریزطیف‌های عینی (اجزاء ملموس، مثل: کتاب) و انتزاعی (چیزهای ساخته ذهن: کتابی که در ذهن نویسنده نوشته شده است) اشاره کرد. واژه «خاک» یکی از واژه‌های عینی است و در این حوزه، متعاقب بسط استعاری در حال گذار به وند اشتقاقی است:

خاک: واژه «خاک» در ترکیبات، برای بیان حوزه انتزاعی مکان و در اشاره به "پایین‌ترین سطوح مکانی" به کار می‌رود. این بسط استعاری براساس شناخت انسان از جایگاه این عنصر در طبیعت اتفاق می‌افتد. به نظر می‌رسد پس از به‌کارگیری این واژه برای بیان حوزه انتزاعی مکان، واژه برای بیان حوزه انتزاعی تر کیفیت (پایین بودن) به کار گرفته می‌شود:

خاک‌زاد، خاک‌مال، ، خاک نشین، خاک‌نهاد و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) شیء < حوزه مفهومی (انتزاعی) مکان < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

۳.۴ حوزه مفهومی فرآیند

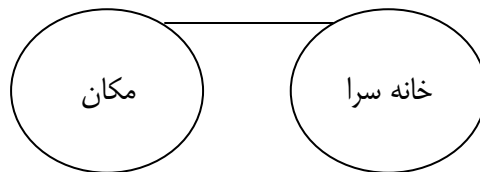
حوزه مفهومی فرآیند، حوزه‌ای است که بر افعال دلالت دارد. این افعال می‌توانند طیفی از عینی‌ترین معانی تا انتزاعی‌ترین معانی را تشکیل بدهند. مثلاً، فعل «گرفتن» در زبان فارسی، مستلزم انجام عملی عینی است: کتاب را از استادم گرفتم، اما از همین فعل، برای بیان مفهوم انتزاعی نمود آغازی نیز استفاده می‌شود: بگیریید بخوابید. (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹ج). از آن‌جا که در ساخت کلمات مرکب از افعال (زمان‌دار) استفاده نمی‌شود، بنابراین از این حوزه در پژوهش حاضر نمونه‌ای به‌دست داده نخواهد شد. کلمات مرکبی که با ریشه‌های فعلی ساخته می‌شوند، مثل: نکوداشت، دیرکرد، صندوقدار، توبر و جزآن، به دلیل پیچیدگی‌های معنایی و صرفی، پژوهشی جداگانه را می‌طلبند و از این تحقیق کنار گذاشته شده‌اند.

۴.۴ حوزه مفهومی مکان

در پیوستار جهانی بسط استعاری، میزان انتزاعی بودن حوزه‌های مفهومی امری نسبی محسوب می‌گردد. حوزه مفهومی مکان در این پیوستار نسبت به حوزه شخص و شیء، انتزاعی‌تر و نسبت به زمان و کیفیت، عینی‌تر است. چنین برداشتی از مفهوم پیوستار، تدریجی بودن تغییر در انتزاع بین حوزه‌ها را نشان می‌دهد، اما همان‌طور که پیشتر در حوزه مفهومی شخص مشاهده شد، ما با درجاتی از تغییر تدریجی درون حوزه ای نیز مواجه‌ایم. به این معنا که در داخل یک حوزه مشخص مفهومی، شاهد گذار از مفهومی عینی‌تر به مفهومی انتزاعی‌تر هستیم. شواهد حاکی از آن است که در حوزه مفهومی مکان، با پیوستاری از تحول از مکان عینی به مکان انتزاعی رو به رو هستیم. استفاده از کلمات «خانه» و «سرا» در ترکیباتی که امروزه نقشی شبه‌وندی دارند، مبین چنین تغییر درون حوزه ای است:

خانه، سرا: در حوزه مفهومی مکان، کلمات «خانه» و «سرا» بر "مکان عینی" دلالت دارند، ولی هر دو در مفهومی عام‌تر، برای بیان حوزه مفهومی "مکان انتزاعی" مورد استفاده قرار می‌گیرند:

کتابخانه، مریضخانه، سربازخانه، زورخانه، سفره‌خانه، دیزی‌سرا، دانشسرا، مهمانسرا، ماتم‌سرا، محنت‌سرا و جز آن.

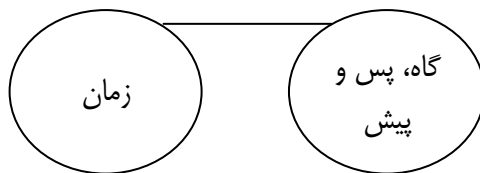


حوزه مفهومی (عینی) مکان < حوزه مفهومی (انتزاعی) مکان

در این حوزه، «پس» و «پیش» نیز برای بیان حوزه مفهومی زمان و حوزه کیفیت به کار گرفته می‌شوند. این کلمات در مسیر وندشدگی قرار دارند:

پس: پس‌پریروز، پس‌فردا.

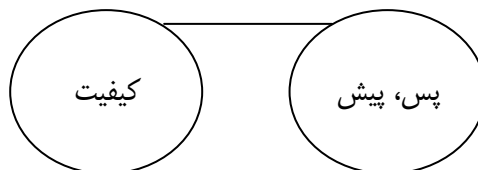
پیش: پیش‌گو، پیش‌درآمد، پیش‌آگهی، پیش‌آمد و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) مکان < حوزه مفهومی (انتزاعی) زمان

پس: پس‌روی، پس‌رفت.

پیش: پیش‌روی، پیشرفت و جز آن.



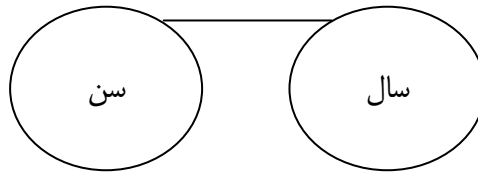
حوزه مفهومی (عینی) مکان < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

۵.۴ حوزه مفهومی زمان

در پیوستار بسط استعاری، حوزه مفهومی زمان، نسبت به حوزه کیفیت از درجه انتزاع کمتری برخوردار است. اما به نظر می‌رسد، حوزه زمان، انتزاعی‌ترین حوزه است و هیچ مفهوم عینی در این حوزه وجود ندارد که بر «زمان» دلالت کند. در ادامه نشان خواهیم داد که حوزه کیفیت نیز همانند دیگر حوزه‌ها از ریزطیف‌های عینی و انتزاعی تشکیل شده است. این شیوه نگرش عمیق‌تر به اجزای پیوستار بسط استعاری، گویای این حقیقت است که همواره استفاده از یک حوزه عینی برای بیان یک حوزه انتزاعی‌تر، مستلزم توجه به این ریزطیف‌هاست. مثلاً از حوزه مفهومی (عینی) شخص (اعضای بدن: مثل «سر») برای بیان مکان انتزاعی (بالا) استفاده می‌شود، ولی برای بیان

مکان عینی، مانند: اتاق، استفاده نمی‌شود. از این رو با بسط استعاری، حوزه مفهومی زمان، تنها می‌تواند برای بیان حوزه کیفیت انتزاعی به کار رود و نقش شبه‌وند را برعهده بگیرد. واژه «سال» که بر واحدی از زمان دلالت دارد، در ترکیبات، کیفیت انتزاعی "سن" را بیان می‌کند:

سال خورده، سال دیده، کهن سال، خردسال، میان سال و جزآن.



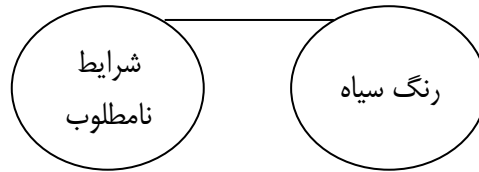
حوزه مفهومی (انتزاعی) زمان < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

۶.۴. حوزه مفهومی کیفیت

حوزه مفهومی کیفیت، همانند مکان، دارای زیرمجموعه‌های عینی و انتزاعی است. رنگ‌ها به عنوان خصوصیت ملموس، در معرض بسط استعاری و دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند و به تدریج به وند تبدیل می‌شوند. در این جا نیز با نمونه ای از وجود دو زیر مجموعه عینی و انتزاعی در درون یک حوزه مواجه هستیم، یعنی از یک کیفیت عینی به یک کیفیت انتزاعی می‌رسیم. به نظر می‌رسد از میان رنگ‌های موجود «سیاه»، «سفید»، «تیره» و «روشن» به عنوان عام‌ترین و بی‌نشان‌ترین رنگ‌ها در معرض این فرآیند قرار می‌گیرند. این پدیده در بسیاری از فرآیندهای دستوری‌شدگی که در زبان‌های دنیا اتفاق می‌افتد مشاهده می‌شود. مثلاً از انواع افعالی که بر رخداد حرکت دلالت می‌کنند، در تمام زبان‌های دنیا، افعال «رفتن» و «آمدن» که بی‌نشان‌ترین این افعال هستند و با دستوری‌شدگی تبدیل به فعل معین می‌شوند.

سیاه و تیره: این دو رنگ در کلمات مرکب نه بر مشخصه‌های عینی رنگ سیاه، بلکه بر مفهوم انتزاعی کیفیت "تیرگی و شرایط نامطلوب" دلالت می‌کنند:

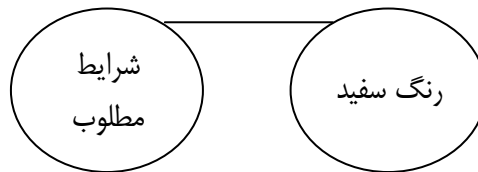
سیاه‌بخت، سیاه‌روز، سیه‌دل، سیه‌روزگار، تیره‌بخت، تیره‌روز، تیره‌دل و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) کیفیت < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

سفید و روشن: سفید و روشن در ترکیبات، ناظر بر مفهوم انتزاعی "کیفیت مطلوب" است:

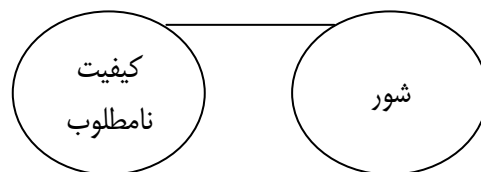
پیشانی سفید، سفیدبخت، روشن فکر، روشن ضمیر و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) کیفیت < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

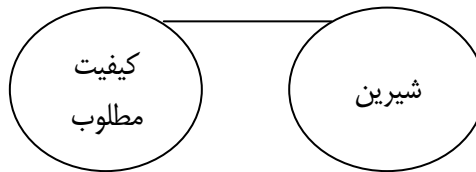
علاوه بر رنگ‌ها، مزه‌ها نیز به عنوان کیفیات عینی، در ترکیبات، برای بیان کیفیات انتزاعی به کار می‌روند، مثلاً «شور» برای بیان کیفیت نامطلوب و «شیرین» برای بیان کیفیت مطلوب مورد استفاده قرار می‌گیرند:

شور: شور چشم، شوربخت، شوربوم و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) کیفیت < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

شیرین: شیرین دهان، شیرین لب، شیرین سخن، شیرین کار، شیرین زبان و جز آن.



حوزه مفهومی (عینی) کیفیت < حوزه مفهومی (انتزاعی) کیفیت

۵. نتیجه گیری

در این مقاله، برخی از اجزاء کلمات مرکب در زبان فارسی را در مسیر تحول به وندهای اشتقاقی مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که این فرآیند متضمن مفاهیم بنیادی دستوری‌شدگی، از جمله بسط استعاری، ثبات، انشقاق و مقوله‌زدایی است. سلسله مراتب جهانی بسط استعاری که در این مقاله از آن استفاده شد، پیامدهایی مهمی در ارتباط با داده‌های زبان فارسی دارد. یکی از این پیامدها ارائه نمونه‌هایی از حرکت یک‌سویه از حوزه‌های عینی به حوزه‌های ذهنی و انتزاعی است. این فرآیند متضمن مقوله‌سازی‌شناختی از مفاهیم مجرد براساس پدیده‌های ارجاعی است. یک-سویگی تغییرات معنایی دستوری‌شدگی، تنها حرکت از یک حوزه عینی به سمت حوزه انتزاعی‌تر، و نه خلاف این جهت را در بر می‌گیرد. اما پیامد دیگر که شاید مهم‌ترین دستاورد این مقاله باشد، ارائه نمونه‌هایی از پیوستار درون‌حوزه‌ای است که افزون بر شواهدی است که در مورد تغییرات بین حوزه ای به دست داده شده است. این امر که ناظر بر وجود ریز طیف‌هایی در داخل یک حوزه مفهومی مشخص از عینیت به انتزاع است، نیاز مبرم به تجدید نظر در پیوستار جهانی بسط استعاری را آشکار می‌سازد.

منابع

- استاجی، اعظم (۱۳۸۶). پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن. دستور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان ۳: ۴۰-۵۱.
- انوری، حسن (به سرپرستی) (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی، نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۱) / اشتقاق پسوندی در زبان فارسی / امروز. تهران: انتشارات سمت.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷ الف). دستوری‌شدگی و دستوری‌زدایی، فرایندهایی مستقل و موازی. زبان و زبان‌شناسی، مجله انجمن زبان‌شناسی ایران. ۸: ۱-۱۳.
- _____ (۱۳۸۷ ب). بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید. دستور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان. ش ۴: ۳-۲۴.
- _____ (۱۳۸۹ الف). از واژه بست تا وندِ تصریفی، بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بسته‌های فارسی جدید، مجله دستور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان. ۶: ۷۷-۹۹.
- _____ (۱۳۸۹ ب). چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی، مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۲: ۱۴۹-۱۶۵.
- _____ (۱۳۸۹ ج). افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی. ادب پژوهی، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی. سال چهارم. ۱۴: ۹۳-۱۱۰.
- نغزگوی کهن، مهرداد و راسخ‌مهند، محمد (زیر چاپ). دستوری‌شدگی و بسط استعاری. مجله پژوهش‌های زبانی دانشگاه تهران. شماره دوم.
- Booij, Geert (2002). *The morphology of Dutch*. Oxford: Oxford University Press.
- Denison, David (2001). Gradience and Linguistic change. In Laurel J. Brinton (ed.) *Historical Linguistics*. 1999: Selected papers from the

14th international conference on Historical Linguistics. Amsterdam: John Benjamins.

Givon, Talmy. (1975). Serial verbs and syntactic change: Niger-Congo, in C. Li (Ed.). *Word order and word order change*. Austin: University of Texas Press. 47-122.

Hamawand, Zeki (2011). *Morphology in English: Derivational and compound word formation in cognitive grammar*. London: Continuum International Publishing Group.

Heine, Bernd, Ulrike Claudi and Friederike Hünemeyer. (1991).

Grammaticalization: A Conceptual Framework. Chicago: Chicago University Press.

Hopper, P J. (1991). On some principles of grammaticalization. In Traugott E. C. & Heine B. (Eds.). *Approaches to grammaticalization*. vol. I. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins. 17-35.

Lakoff, George (1993). The contemporary theory of metaphor. In A Ortony (Ed.), *Metaphor and thought*. Cambridge: Cambridge University Press. 202-251.

Lakoff, George and Mark Johnson (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.

Langacker, Roland W. (1987). *Foundation of Cognitive Grammar*. vol. 1, Theoretical Prerequisites. Stanford: Stanford University Press.

Olsen, S. (2000). Composition. In Booij G., Lehmann C. & Mudgan J. (Eds.). *Morphologie/Morphology*. vol. 1. Berlin & New York: de Gruyter. 897-916.

Traugott, Elizabeth C. (1985). On Conditionals. In John Haiman (Ed). *Iconicity in Syntax*. Amsterdam: Benjamins. 289-307.